



معتقداتی چند در گیش «خالصه» سیکان

سیکان کیش خود را «خالصه» نامند، یعنی باک و پالوده از پلیدیهای ماد پرستی .

پیشوای گروه سیکان «گورونانک» است .

«گودو» یعنی : معلم ، رهبر ، پیشوا ، مرشد کامل .

«سبک» یعنی : ساگرد ، پیرو ، مرید ، سالک .

«سالک» آن کسیست که برای نیل بمقامات معنوی از رهبری روشن ضمیر و پیشوایی

وارسته پیروی کند .

«سینک» که در آخر نام سیکان میاید یعنی : شیر و این واژه اشاره باین حقیقت است که

آدمی باید در راه سیر و سلوک بسوی حق مانند شیر قویدل و دلیر و بی باک باشد و سر از تن نشناسد

و از دشواریهایی که در پیش دارد نهراسد و همچنان پویان و شتابان و با جرئت و جسارت و با ثبات

قدم پیش رود تا بسر منزل کمال انسانیت رسد

همیشه در روزگار سختی و بدبختی است که برای زدودن دشواریها پیشوایانی اعم از

لشکری یا کشوری و مذهبی و روحانی پیدا میشوند و بداد مردم ستم دیده میرسند و چراغ هدایت

را فراراه تیره روزان مینهد و با ظلمت ظلم و ضلالت میستیزند و بینوایان را مینوازند و گمشدگان وادی

نادانی را رستگاری میبخشند : پیدایش بودا، کنفسیون، سقراط و یا کورش، اردشیر، یعقوب لیث،

شاه اسماعیل، نادر و یازردشت، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد (ص) از این انگیزه است .

اوضاع اجتماعی و سیاسی هند در سده پانزدهم میلادی سخت آشفته و درهم بود : اقلیت

مقتدر و جایز بر اکثریت ستم دیده و ناخشنود فرمان میراند : آنان مست باد و غفلت و غرور بودند

و اینان دژم از دم بدم در گون گردیدن اوضاع اجتماع و دست بدست گشتن زمام مهم امور مردم .

دیو خرابکاری در دستگاه فرمانروایان سخت رخنه کرده بود : همه جا جور و ستم، فسق و فجور،

دزدی و هرزگی، رشوه خوری و رسوائی حکم فرما بود، مرکزیت و امنیت از میان رخت بر بسته بود ،

هر نواب و را جائی دم از «لمن الملکی» میزد و هر گونه ستم و دستدرازی روا میداشت ، بر همان

(روحانیون هندو) بر دوش ساده دلان سوار بودند و مانند زال و خون مردم را میمکیدند و بویژه

نسبت به «سودر ایان» (گروه ناپاکان و نجسان بزم هندوان) گونه گونه بیدادگری میراندند تا جائیکه هرآینه سایه ناپاکسی بر دامن برهمن میافتاد غسل تظہیر بر برهمن واجب میامد و این زشتترین روش امتیازات تنگین طبقاتی بود در جامعه انسانی. در این بازار آشفته آنانکه برمسند قضاوت تکیه زده بودند و مسؤلیت دادگستری را بر عهده داشتند به بیدادگری میگرائیدند و مردم بی پناه و بیگناه را با بیرحمی میچاپیدند

در اینگونه نابسامانیهاست که قلبهای حساس منقلب میشود و پایان کار با انقلاب اجتماعی و سیاسی و مذهبی میانجامد، بلی: قلب است که پیوسته آماده انقلاب است، مگر نمیگوئیم: یا مقلب القلوب و الاقوال و یامد بر اللیل و النهار و یامحول الجول و الاحوال، حول حالنا الی احسن الحال! در اینگونه اوضاع و احوال است که دست تضرع و زاری بسوی آسمان دراز میشود و دیگرگونی زمانه درخواست میگردد.

پیدایش «گورو نانک» در بازار پرآزار هند از این رهگذر بود.

نانک مانند بابک از پدری پرهیزگار پیداشده بود و در دامان مادری پاکسرشت پرورش یافته بود و از آن کودکی آثار نجات و اصالت و امانت و طهارت در سیمای او هویدا بود از این روست که پیام نانک پیام یکتائی پروردگار در برابر بت شرک پرستان هندو، و برادری و برابری همگانی در برابر تندروهای برهمنان و پاکی و پرهیزگاری در برابر ستمگریهای فرمانروایان بود، مسلک وی (۱) بیرونی از طریقت و حقیقت و معرفت، تعلیم وی زمره درس محبت و شفقت و اخوت و مساوات، هدف وی: وصول بکمال مروت و تقوت و انسانیت بود تا نیل بقانی شدن در حق و پیوستن قطره هستی آدمی بدریای بیکران فروغ یزدانی.

چون حقایق معنوی و استعدادات رهبری در وجودش سرشته بود، از زمان نسالگی علائم این موهبت الهی در وی هویدا بود: هنگامی که جشن «بستن زنار» را در باره این کودک طبق آئین هندوان برقرار میکردند، این کودک خردسال برهمن سالخورده را مخاطب ساخته بانک برآورد:

«ای برهمن! پنبه و نخ را از صبر و رحم درست کن و آنرا با راستی بناب و با پرهیزگاری و تقوا گره بزین. روح را چنین رشته بایستی. هر گاه که آنرا دور کمر گذارید هیچگاه آلوده نخواهد شد و هیچ قوت و قدرتی نمیتواند که چنین رشته را پاره کند و آتش نمیتواند آنرا بسوزاند، و هیچکس نمیتواند آنرا بدزدد. ای برهمن، از نانک بشنو: آنکس خوشبخت است که چنین رشته پاکی را در گردن اندازد».

گورو نانک بسال ۱۴۶۹ میلادی در دهکده «تلوندی» در نزدیکی لاهور واقع در پاکستان باختری چشم گشود و بدین مناسبت سیمکان این سال را آغاز سالمار خود میدانند. چون پدرش دهدار بود برای اینکه فرزند راجدی و کاری با آرد گاهی او را بگاوه

چرانی میفرستاد. چون نانک بدینسان با طبیعت و دور از جنجال شهر و ازدحام خلق دمساز میشد دلاراز اندیشههای پریشان تهی میساخت و بخلوت و خموشی میگرائید و برآز و نیاز

(۱) کیش سیک که آنرا «خالصه» می نامند مبتنی بر عرفان است و این عرفان نزدیک بر عرفان اسلامی است

میرداخت، از همان اوان کودکی به یکتائی پروردگار ایمان آورد و بخداپرستی گرائید و بمطالعه کتب دینی عشق میورزید: هم «ودا» را میخواند و هم «قرآن» را، هم با زبان هندی آشنا بود و هم با عربی و فارسی، هم به پرستشگاه هندوان میرفت و هم بمسجد مسلمانان، زیرا هر معبدی را مقدس میدانست و نام خدا را به عبارت و اشارتی محترم میشمرد و خدا را در همه جا میدید: گویند روزی وارد معبد معروف «جگن نات» یعنی «مالک جهان» واقع در کلکته شد. دینداران مشغول انجام مراسم جشن «ارتی» بودند. در این مراسم گل میآوردند و چراغ میافروزند و عود میسوزند و روغن بر پیکر بت میمالند و رفته رفته میآویزند و سرود میخوانند و بدینسان پرستش میپردازند تا آنکه در گوشه ای ایستاده بود و آنگونه که خود ایمان داشت در دل بستایش ذات پاک پروردگار پرداخته بود. بر او ایراد گرفتند که چرا در این مراسم شرکت نمیجوید. در پاسخ روی باسماں کرد و گفت:

«خدا یا! ارتی تو (عبادتگاه تو) بسیار قشنگ است: آسمان سینی آنست، مهر و ما چراغهای آن، ستارگان مروارید گردن بند آن، بخور از درختان و گلها بر میخیزد و نوازش باد آ، ا بمشام تو میرساند. پس ای خدا! تا ابد تمام دنیا مشغول پرستش تو هستند.»

روزی دیگر که به بتکده (پوری) روی آورد مرتاضی را دید که بربك پای ایستاده و چشمان را با زوبسته میآورد و زمزمه میکند که بهشت را بچشم میبینم. ککشکولی پراز پولدر جلو مرتاض بود. تا آنکه ککشکول را برداشت و پشت مرتاض گذاشت. هنگامی که مرتاض ککشکول را در جلو خود نیافت مضطرب شد. آنگاه تا آنکه خندید و بمردمی که در پیرامون او بودند بطنز گفت:

«بینید، مرتاض روشن بین ما بهشت را مشاهده میکند اما ککشکول را در پشت خود نمیبیند!»

هندوان در برخی از اعیاد برود مقدس گنگ میروند و اعمال غسل را بجامی آوردند و سرود میخوانند و آب را بسوی خورشید میپراکنند. تا آنکه وارد گنگ شد اما آب را بسوی باختر میپراکنید. زائرین باسته زاء پرسیدند که چرا آب را بدگرسوی میپراکند. تا آنکه پرسید شما چرا آب را بسوی آفتاب میپراکنید گفتند برای اینکه نیاکان مادر آنجا ایگاه مقدس آرامیده باشند و این آبها بآنها رسد و سیراب شوند. تا آنکه پاسخ داد: من هم کشتزاری را بسوی باختر دارم که سخت نیازمند به آب است پس آب را بدان سوی میپراکنم تا کشتهزارم را سیراب و شاداب کنند. مومنین برسادگی وی خندیدند و گفتند چگونه آب از این راه دور بکشتهزار تو رسد. او پاسخ داد:

«همانگونه که آب پراکنی شما تا آفتاب رود و به نیاکان شمارسد و آنان را سیراب دارد!»

بلی، تا آنکه کمتر بموعظه میرداخت، بلکه مردم متعصب را عمل ابدینگونه موزانه درس میداد پدر تا آنکه خواست فرزند را بر موز بازرگانی نیز آشنا سازد. پس سرمایه باو داد تا بپاد و ستد پردازد ولی وی سودای «سوداگری» درس نداشت، پس دیری نپائید که سرمایه را در دادستگیری مستمندان و ستمدیدگان از دست بپاد.

چون آوازه درستی و راستی و دینداری تا آنکه در اقواء افتاده دولت خان لودی «نواب شهرستان سلطانپور» که یکی از توابع پنجاب است او را بخواست و باصرار زیاد خزانه داری خود را بدوداد دولت خان نسبت بنانگ ارادت میورزید زیرا از ایمان او اطمینان داشت و میدانست که هر چند در خاندان هندو بدینا آمده ولی نسبت باسلام اعتقاد دارد و احترام میگذارد

روزی او را با خود برای ادای نماز جماعت بمسجد برد. صف نماز آراسته کشت و همه بقیام و قعود اقدام نمودند اما نانک هم چنان در جای خود ایستاده و دیدگان خود را فرو بسته و بذر و فکر و مراقبه پرداخته بود. پس از ادای نماز دولت خان بر او خرده گرفت که چرا در نماز جماعت شرکت نجست. پاسخ داد: من ستایش خدای را بجای آوردم ولی نه شما و نه پیشنهاد در نماز نبودید. زیرا: خود شما هنگام نماز از خدا دور بودید و اندیشه را در اسبانی مشغول میداشتید که بتازگی در کابل خریداریه اید، و اما حضرت پیشنهاد هم با خدا نبود زیرا اندیشه را در گرو گو ساله نوزادی داشت که میباید در کودالی افتد و گورش گردد؛ هر دو راستی گفتار او را گواهی دادند و از این سست ایمانی خود شرمنده شدند.

هر چند دولت خان نسبت بامانتداری نانک علاقه میورزید و کلیه امور مالی قلمرو خود را با او واگذار کرد. بود، اما هیچگاه مسائل مادی و مالی با مرغ بلند پرواز اندیشه نانک سازگار نمیآید پس بناچار از این مقام استعفا داد و بسیر و سیاحت معنوی پرداخت: از کران تا کران پهنه هند مکرر سفر کرد و از مرزها گذشت و بایران آمد و چون قصد بیت الله حرام کرد بمکه فرود آمد و بجمع پرداخت. شبی که در خانه خدای خفته بود ناآگاه پای را بسوی کعبه دراز کرده بود. بامدادان که او را بدینسان بدیدند سخت بر آشفته و لگدی محکم بروی نواختند و بانک بر آوردند که این بی ایمان کیست که پارا بسوی کعبه میدارد نانک آرام پرسید پس با را کدام سو بدارم که خدا نباشد و خانه خدا نباشد و از آن خدا نباشد و از خدا خالی باشد؟

سپس روی بکشمیر آورد. در آنجا بداندیت بر هم داس، که یکی از پیشوایان معتبر هند بود اتفاق ملاقات افتاد: او را مست باده غرور یافت که فضل و دانش خود را بر رخ مردم ساده دل میکشد و تبختر میفرشد نانک با او بگفتگودر آمد و از مفاسد فضل فروشی سخن بر میان آورد و گفت: بر ماست که زنگتار ناسازگارها و ناپاکیها و آلودگیها را ازل بزدانیم. ما میتوانیم خروارها کتاب بخوانیم و همه کتابها را که کاروانها حمل میکنند حفظ کنیم، ما میتوانیم قایقها و اطاقها را از کتابهایی که خوانده ایم پر کنیم، ما میتوانیم تمام عمر خود را صرف مطالعه کنیم، ولی تها راستی است که اهمیت دارد و هر چیز دیگر که موجب غرور و نخوت ما گردد هیچ است و پوچ، بلکه فقط روح را خسته میکند.

چون این ماموریت معنوی را ادامه داد و بدامنه کوه هیمالیا رسید در آنجا بگروهی از جوکیان برخورد کرد که مشغول ریاضت بودند (۲) جوکیان نانک را دعوت کردند که بگروه آنان بپیوندد، نانک پاسخ داد:

(۲) فلسفه جوک یکی از شش گونه فلسفه هندی است و همین جوک بنویت خود روشهای گوناگون دارد: روش ریاضت، عبادت، خدمت، عشق، مراقبه، ذکر و فکر و غیره. از نظر فلسفه جوک پست ترین نوع آن روش ریاضت بدنی است زیرا اینگونه ریاضتها با بدن سروکار دارد تا بوسیله ریاضت بدن را ضعیف و ناتوان گردانند و مطیع عقل سازند، البته بدن در برابر عقل و عاطفه و روح مقام پایین تری را داراست به همین مناسبت بسیاری از جوکیان معتقد بر ریاضت بدنی نیستند بلکه عقل و عواطف و احساسات را بزیر فرمان روح در میآوردند.

داساس یو کا بسته پپوشیدن لباس خاص و در دست گرفتن عصای بخصوص و ماییدن خاکستر بیدن نیست، همچنین پوشیدن گوشواره (برسم جو کیان) و تراشیدن موی سر و نواختن شیپور (مانند بوق درویشان ما) کانون یو گارا تشکیل نمیده؛ ولی حقیقت یوگا در اینست که انسان در میان مردم و آلودگیهای جهان بماند و بتواند خود را پاک و پاکیزه نگاه بدارد؛ آنکس یوگی است که تنها بحرف و مذاکره اصول یوگا قناعت نکند و تمام نوع انسان را برابر بداند. چنبا تمه زدن در گورستان و عبادت و مسافرت و غسل در آبهای مقدس از اصول کلی یوگا محسوب نمیشود. پس ناچار دوباره تاکید میکنم که حقیقت یوگا در اینست که انسان در این دنیا آلوده نباشد و خود را پاک و پاکیزه نگهدارد و از حرص و طمع بپرهیزد. تنها با پیروی از گورو (مرشد) حقیقی میتوان زنجیرهای تعلقات را پاره کرد و بدین وسیله حتی در دل کور هم عشق الهی پدید آورد و هر کس میتواند حقیقت را در دل خود دریابد.

نانک را با ریاضت بدنی مخالف بود زیرا که تن را موهبت خدائی میداند و میگوید: (۱) «بدن انسان عبادتگاه خداست، بجای اینکه آنرا بیازاریم سزاوار است که آنرا بعنوان گرانبها ترین هدیه خدا نگهداریم. بر انسان است که نه تنها از فکر بد و کسرداری خودداری کند، بلکه باید همیشه و در هر حال محبت خدا را در دل خود پیروانند و سمش راهی چو قوت فراموش نکند تا اینکه هر روز خود را با خدای خود نزدیکتر گرداند.

و نیز اضافه میکند: (۱)

«بدن را آزار دادن از واجبات هیچ مذهبی نیست؛ اگر شخص خود را از شدت ریاضت پیوست و استخوانی مبدل سازد و اگر خود را با گردوغبار بیالاید و اگر سالها بفکر و ذکر پردازد و سکوت و خلوت اختیار کند و اگر تمام شکنجه‌ها را بر خود روا دارد ولی فکرش از غرو رو نخوت تهی نباشد و می‌داند خدا و دیندار شناخته نشود.»

هر چند نانک هندو بدنی آمده بود و در محیطی پرورش یافته بود که انباشه از اندیشه شرک بود و خدایان بی‌شماری را پرستش میکردند، او خدای یکتای بی‌همتا را برگزید و گفت: «خدا کامل است و غیر محدود و بیرون از زمان و مکان، هیچوقت زائیده نشده و بهیچ فرقه یا مذهب مخصوصی تعلق ندارد. او پاک و غیر آلوده است و از حس و لمس مردم دور است، هیچ شکلی و صورت و هیكلی ندارد. اینست صفات خدا، ولی پس از مجاهدت معلوم خواهد شد که در قلب همه جادارد.»

نانک نسبت بطهارت ظاهر و باطن اهمیت خاصی قائل بود و همیشه گل نیلوفر آبی را مثال می‌آورد و میگفت:

«نیلوفر از گل ولای ته آب میرود و بوته آن در آب میماند ولی هیچوقت آلوده نمیشود و همیشه بسوی آفتاب مینگرد: همین‌طور برای مردم لازم است که در این جهان بمانند و کسار خود را انجام دهند ولی خدایا از یاد نبرند»

و نیز میفرماید:

«پاکی و ناپاکی فقط در افکار ما وجود دارد: مردی که دارای افکار ناپاک است هر قدر

هم خود را و مطبخ خود را بشوید نمیتوان اورا پاك خواند ، غذا و آشامیدنی و هر چیزی که وجود دارد همه از آن خداست و پاك بوجود آمده است . این نشانه جهل است که فکر کنیم بعضی پاك و بعضی ناپاك هستند (اشاره به فرقه ایست که در عهد ناپاك شناخته شده اند) آنچه مسلم است داشتن دل و روح پاك است . آنانکه بدن خود را می‌شویند آیا واقعاً پاك‌اند ؟ آن کسی پاك است که خدا در دلش جای داشته باشد . آنانکه دل و روح را ناپاك دارند ولی بعنوان پاك جلوه می‌کنند و خط تقدس بگرد مطبخ خود می‌کشند و هنگامیکه کسی با آنان نزدیک میشود فریاد میزند « ای ناپاك ، ای ناپاك ، اشاره بخطاب طایفه برهمن است نسبت بطایفه نجس) اینان ریاکارانند»

نانك خدمت بخلق را بزرگترین عبادت میدانند و توصیه می‌کنند :

«قلب با محبت : معبد خداست ، حقیقت سجاده : راستی و درستی است ، پنج نماز اصلی : راستی و درستی ، کوشش در راه خدا ، صفای عقیدت ، و سپاس خداست ، بگذارید کنار نيك شما کلام مقدس شما باشد و بکشید که طبق چنین عقایدی زندگی کنید ،

نانك چون همه نوع بشر را برابر و برادر میدید از کشتاری که میان مسلمانان و هندوان در آن روزگار برقرار بود رنج میبرد و میگفت :

«تمام مذاهب دارای يك حقیقت مشترك هستند و مردم را بنیکی و محبت و برادری دعوت میکنند . از آنجهت که مردم بطواهر توجه دارند و بحقایق نمی‌پردازند کار آنها باختلاف میکشد» و چون بنیاد گذار و رهبر این فرقه یعنی گوری ناك بدرد زندگانی گفت نه تن جان نشین بعنوان «گورو» برهبری این فرقه قیام نمودند و چون دهمین ایشان که آخرین بود در گذشت سلسله پیشوایان ایشان خاتمه یافت و از آن پس تاکنون پیشوا و رهبر این گروه کنایی است که از پیشوایان گذشته برای اینان بجای مانده که آنرا هادی دین و دستور العمل زندگانی دینی خویش قرار داده‌اند از جمله کتب مقدس سیکان کنایی است بنام «گران صاحب» که پرازانندیشه‌های عرفانی است

گویند چنان گورو ناك محبوب القلوب همگانی شده بود که چون جنازه او را می‌بردند هندوان خواستند جسد او را برسم خود بسوزانند و مسلمانان آنرا کفن و دفن کنند . پس روپوشی که تابوت او را پوشانیده بود دو نیم کردند و هر نیمی را یکی از آن دو گروه دادند هندوان تیم خود را سوزانند و مسلمانان دفن کردند . از این روست که عرفی فرماید :

چنان بانیک و بدخوکن که بعد از مردنت ، عرفی

مسلمانان بزمزم شوید و هندو بسوزانند

هم اکنون بیش از هفت میلیون از پیروان گورو ناك در هند هستند ، علامت مشخصه آنها ریش و عمامه است ، مردمانی هستند دیندار و دلیر و درستکار ، بیش از يك زن نمیگیرند ، گوشت گاو را نمی‌خورند ، مسکرات نیاشامند و حتی آب بدخانیات نمی‌آیند . از معتقدات آنها رعایت «پنج کاف» است یعنی پنج اصلی که در زبان پنجابی هر کدام با حرف «کاف» آغاز میشود بدین شرح :

۱- کیش: موی بلند- علامت مردانگی میدانند
 ۲- کاشی: شلوار زیرین کوتاه- علامت آمادگی برای خدمت است
 ۳- کارا: دستبند- علامت پیمان و وفای بهمه‌داست
 ۴- کاتگا: شانه- علامت پاکیزگی و رعایت نظافت است
 ۵- کریبان: خنجر- علامت دلبری و جازبازی در راه حق و عدالت است
 این هفت میلیون سیک در میان ۴۵۰ میلیون هندی مقامات ارجمندهی را در خدمات دولتی از کشوری و لشگری و در مسائل علمی و هنری و بازرگانی دارا هستند. در ایران نزدیک بیست صد خاندان سیک زندگی میکنند و بیشتر بازرگانانند و بدرستی و راستی نامورند. در تهران، معبدی دارند بنام، گورودوارا. دو جشن در در میان سایر اعیاد بزرگ می‌شمارند: جشن تولد گورونانک که نوروز آنها بشمار است و دیگر عید «بسالگی»: در اعیاد بسا یدهم در گورودوارا گرد آیند و کتاب مقدس «گرات صاحب» که مشتمل بر ۱۴۳۰ صفحه است پشت سر هم و بدون درنگ بخوانند و چون در هر ساعت ۳۰ صفحه خوانده میشود پس بدینسان زن و مرد مدت ۴۸ ساعت بدون وقفه مشغول عبادت میشوند و این خود نمودار نیروی ایمان استوار آنهاست. گورودوارای سیکان و شرکت در مراسم مذهبی آنان برای همه آزاد است زیرا عابد و معبود و عبادت را یکی میدانند

دیگر از کتب مقدس سیکان دیوان گویا است: سراینده این دیوان که بفارسی سروده «ناتدلعل» بوده که «گویا» تخلص کرده است. ناتدل سال ۱۶۳۳ متولد شد و او نیز در اصل هندو بود و برسم آن زمان با موختن زبان عربی و فارسی پرداخت و طبع صوفیانه داشت. شاهزاده بهادر شاه او را بدیبری رسائل برگزید، روزی در محضر اورنگ زیب سلطان مقتدر کل ممالک هندوستان آیهائی از قرآن چنان تعبیر و تفسیر نمود که از همه مفسرین مسلمان گوی سبقت بر بود پس اورنگ زیب مقامی ارجمند با و تفویض نمود ولی او بعالم معنوی توجه داشت، پس تجمل درباری را رها کرد و چون مجذوب گورو گوپندینگ شده بود در ویشتی را بر ثنا گوئی شاهان ترجیح میداد پس دل از آگره، پایتخت زیبای هند بر کندو راه «آندپور» در پیش گرفت. در عرض راه پانصد بیت شعر در راه و رسم بندگی خداوند و زندگانی جاویدان معنوی برسم سیکان سرود و آنرا «بندگی نامه» نامید ولی گورو گوپندینگ این عنوان را به «زندگی نامه» تغییر داد و این نمونه ایست از نفوذ و گسترش زبان شیرین فارسی در پهنه هند بی‌مناسبت نمیدانم در غزلی که از حافظ استقبال کرده و نمودار ذوق عرفانی اوست در اینجا نقل شود:

بده ساقی مرا يك «جام» ز آن رنگینی دلها

بچشم پاكین آسان كنم این جمله «مشكلها»

مرادر «منزل جانان» همه عیش و همه شادی

«جرس» بهوده مینالد: و کجا بندیدیم محملها»

خدا حاضر بود دایم ، بین دیدار پاکش را
 نه و گردابی ، در او حایل ، نه دریا ، و نه ساحلها ،
 چرا بیهوده میگرددی بصحرا و بدشت ، ای دل ؟
 چو آن سلطان خوبان کرده اندر دیده «منزله»
 چو غیر از ذات پاکش نیست در هر جا که میبینم
 بگو «گویا» کجا بگذارم این «دنیا و امهله»
 و دیگر از اشعار عرفانی این سراینده هندی نژاد سیک مذهب فارسی سرای :
 دل اگر دانا بود ، : اندر کنارش یار هست
 چشم اگر بینا بود : در هر طرف دیدار هست
 هر طرف دیدار ، اما دیده بینا که جاست ؟
 هر کجا طوفاست ، هر سوشمله انوار هست
 سراگر داری ، برو سرا بنه بر پای او
 جان اگر داری نثارش کن ، اگر در کار هست !
 دست اگر داری ، برو دامان جانان را بگیر
 سوی او میرو ، اگر پا را سر وفتار هست !
 گوش گر شنوا بود ، جز نام حق کی بشنود ؟
 و رزبان گویا بود : در هر سخن اسرار هست
 بر همین مشتاق بت ، زاهد فدای خانقاه
 رهرو این راهرا : اول قدم بردار هست !
 هر چه داری در بساط خود ، نثار یار کن
 گر تورا مانند «گویا» طبع گوهر بار هست ؟
 « سو گهنی » یا گنج آسایش یکی دیگر از کتب مقدس سیکان است که پر از لطایف
 عرفانی است .

این لطایف معنوی بقدری بحقایق عرفانی اسلامی نزدیک است که اگر گفته نشود که گورو نانک
 آنها را سروده گمان رود که از گفته های عارفان اسلامی است . اینک گلچینی از گفتار گورو نانک :
 خداوند همه صفات کمالیه را دارا است . او را هیچ رنگ و شکل و جسم مادی نیست ،
 همه چیز از او بوجود آمده . در همه دو رانهای آفرینش و جود داشته و در همه مظاهر
 آفرینش همه چیز او متجلی است ، بدین سبب همه چیز بذکر و تسبیح او مشغول اند . « نانک » گوید :
 این ذکر و تسبیح نیز ناشی از خود اوست
 ای نانک ! خداوند نامتناهی و وصف ناپذیر و بیرون از ادراک است و همه جهان آفریده
 قدرت اوست

نانک گوید : خداوند جهان را از وجود خویش آفریده است

آنگاه که خداوند پنهان در ابدیت و پابندگی بود کی حساب مرگ و زندگی بود ؟
 آنجا که تنها خدای بیهمتا هست غم و شادی راز او نیست
 همه جهان آفرینش درید قدرت خداست. اوست که بر همه بیچارگان رحمت آورد و
 یکسان رایاری کند
 پس ای انسان ! خدائی را که وجود و عدم و اداره کائنات درید قدرت اوست همه جا حاضر
 و ناظر بدان

خداوند دریای خوشیها و نامتناهی است
 و چنین خداوندی رادم بدم یسار کن
 نایک بنده اوست و همواره خود را در برابر او قربان کند
 نایک گوید : آنکس را که خدا توفیق دهد ، او نخست خدا را در وجود خویش درک کند
 و سپس در همه چیز ببیند
 آنانکه خدا را دریافته اند ، در اخلاق و ایمان ، در راستی و درستی همواره راستخاند
 و گفتارشان جز راستی نیست

هر رنج که بر آنان رسد آسایش محض دانند ، زیرا رنج و راحت همه را از سوی خدا
 ببینند
 نایک گوید : آنانکه در صحبت مردان حق ، خداوند را یاد کنند زندگانی جاوید
 یافته اند

آنگاه که تنها خداوند نامتناهی بود ، کجا اثر از جنان و حجیم بود ؟
 بر هر که رحمت خداوند نازل شود ، شادمانی جاوید یابد
 این چنین مردمانی که دل در گرو خدمت خداوندی دارند ، خدا ایشان را بخود پیوندند -
 نایک گوید : آنان از دولت عبادت خدا در ذات او محو شوند
 سعادت مند ترین مردمان یاد کنندگان خدایند - نایک گوید : یاد خدا مایه آسایش
 است

هر نفسی که فرو میرود بیاد خدا باش ، و چون برمی آید باز هم یاد خدا کن
 پس ثروت راستی را که نام خداست گرد آور و سوداگر آن باش که از این بازرگانی
 آسایش این جهان یابی و مقبول درگاه خدا شوی
 سود سودا مشاهده جمال خداست : در همه چیز و همه جا - نایک گوید جمال حق
 را در همه جا متجلی دیدن نصیب بلند اختران است
 آنان را که لذت لطف خداوند دست داده دیگر آرزویی نیست ، آنان مردمانی کامل
 و آرامیده خاطرند
 دل و جان آنان از باده عشق حق سرشار و لبریز است دیگران نیز از رشحات آن
 سیراب شوند .

پس ای انسان ! خدای یکتا را یاد کن و به توصیف او پرداز

شمع عشق دیدار او را درخلو تسرای دل خویش برافروز
 تابدان حد یاد خداوند یکتا ولایزال کن که جسم و روح از آن سرشار شود
 آنانکه از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد شده و بخدمت مردان حق پرداخته اند اندیشه‌ای
 تابناک دارند و شب و روز و پی‌درپی بعبادت پروردگار مشغولند
 برای چه خداوندی که همه چیز ی ارزانی داشته و جسم ما را بزور جان بیاراسته فراموش
 شود ؟

برای چه فراموش شود آن خدائی که ما را در گرمای رحم مادر نگهداشت
 بنده راستین خدا با آنکس توان گفت که خدادر سویدای دلش جای گرفته باشد.
 این چنین کس خدادر روح خویش دیده و این توفیق را از بندگی او بدست
 آورده است .

و همواره خداوند را بخود نزدیک بیندو این چنین بنده‌ای مقبل است .
 چون خداوند به بنده خود توفیق عنایت کند همه امور جهان در پیش او روشن
 است .

آنکس که شب و روز یاد خداوند کند اسیر مطامع دنیوی نخواهد شد .
 آنکه توکل بر خدای یکتا کند از شکنجه مرگ‌رهای یابد .
 و آنکس که عشق خدا در دل دارد ای «نانک» او را هیچ زخمی نرسد .
 خداوند در نظر مرد خدا آنچه‌نانکه هست جلوه کند و بدین سبب مرد خدا ، خدا
 را در همه کائنات می‌بیند .
 مرد خدا برای وصول بحقیقت در تلاش و کاوش مدام است و فرجام از لطف و گورو،
 بدرک این فیض نائل شود .

ای «نانک» من هر زمان بهر چیز مینگریم مبداء آفرینش را در آن می‌بینم .
 مرگ و زندگی آدمی رشته‌ای از کارهای خدا است ، نه چیزی بخویشتن بوجود
 آید و نه چیزی بخویشتن نابود شود .
 زندگی و مرگ ، عیان و نهان ، و بالاخره همه جهان زیر فرمان اوست و تکیه گاه همه
 چنین خداوند است .

خداوند بخویشتن متکی و در همه کائنات متجلی ست . اوست که جهان را
 باشکال گوناگون بیافریده و آنرا نگاه میدارد و چون اراده کند نابود میکند .
 لکن خداوند هرگز نابود نشود . او آفریننده این جهان است ، و جهان منظر جمال
 اوست ، و اوست که کون و مکان را با نظم و ترتیب اداره میکند .
 یزدان حقیقت است (۳) و جای او نیز در حقیقت است و آفریننده و بر پای دارنده جهان است

حقیقت یعنی مظهر کمال که هرگز نقصان نگیرد و تغییر نیابد و از میان نرود . (۳)

و تنها همین حقیقت است که مطلق است .

خداوند حقیقت محض است و سخنش حقیقت محض است و حقیقت خداوند در همه جا و همه چیز در تجلی است .

کردار او حقیقت و آفرینش او نیز حقیقت است خداوند منبع و ریشه حقیقت است هر چه از آن ترشح کند نیز جز حقیقت هیچ نیست .
کار او پاکتر از پاک است و این پاکیه‌ها را آنکس دریابد که خداوندش بینائی حقیقت داده باشد .

ای نفس ابله ! همراهی این ثروت و مال با تو تالاب گور است پس برای چه بان دل بسته‌ای ؟

کدام کس از سلطنت و عیش و نوش برهائی و آزادی رسیده است ؟
اسب و قیل و کالسه همه دام فریب‌اند .

«فانك» گوید آدمی بخشنده این نعمات را فراموش کرده است لکن زود باشد که پشیمان شود .

ای دوستان ! از نیرنگها بگذرید و خدا را یاد کنید که شیوه رفتار با مردان خدا چنین است .

پیوسته خدا را یاد کنید - یاد کنید - یاد کنید، تا آسایش کامل بدست آورید .

خود یاد خدا کنید و دیگران را نیز بدین راه کشید زیرا تنها بدست‌آور عشق خدا و عبادت او از خراب آباد جهان نجات خواهید یافت .

یاد خداوند گنجینه ابدی برکات و آسایشهاست و غریقان دریای جهان را بساحل نجات رساند .

در دل من عشق خدا راه یافته و آن را از لذت خود سرشار ساخته است . تن و جان من نیز از این لذت روحانی بی بهره نیست -

در جسم و دل - مردان حق جز عشق خدا هیچ نیست و دولت صحبت چنین مردان از میان هزاران هزار تن تنها یک تن رانصیب میشود .

تعریف خدا در بیان ننگجد و وصف او بشمار در نیاید ای «فانك» خداوند در همه جا وجود دارد و ما این حقیقت را از برکت یاد او درک میکنیم .